

شعر جهان احسان مهتدی

ریچارد براتیگان
ویلیام بلیک
وینچنزو کارداریلی
ویلیام باتلر ییتس
فنگ وی-ته
پل ورنل
لئونارد کوهن
اکتاویو پاز
جیمز لی هانت
بهومیل هرابال
میخائیل لرماتنف
شارل بُدِله
توئیو لی
کازمیر پریزرا-تتماجری
جانینا دگوتیت
ساندور سوری

شعر جهان

احسان مهتدی

آشوبِ النگوها؛

هرچند همواره سعی داشته‌ام شعر شاعرانِ انگلیسی زبان را از متن اصلی ترجمه کنم، از کلماتی که شاعر خود با انگشت‌های زبان خویش در کنار هم چیده است و ساختارِ غریزی و خودجوشی که با لحن و آوا و تک تک عناصر شکل دهنده‌ی پیکر شعر، محصولِ مستقیمِ ذهن شاعر است. اما همیشه هست مواردی که به دلایلی مجاب شده و به قول معروف «آن راهِ دیگر می‌زنم!» و از آن جمله بود مجموعه‌ای از عاشقانه‌های سراسر جهان^۱، که پس از طی آب‌ها به دست‌ام رسید و دیدم جدای ترجمه‌های موفق شعرها به انگلیسی (جدای شعرهایی که در اصل انگلیسی بودند مثل کشورهای انگلیس، آمریکا و ایرلند) کتاب را تدوینی‌ست اصولی و حساب شده. پس دست به کار ترجمه‌اش شدم که حاصل‌اش پس از دو سال کار شبانه و گزینش و افزودن شعرهایی به مجموعه، شد ۱۴۰ شعر عاشقانه از ۲۵ کشور جهان، که آن را «آشوبِ النگوها» نامیدم و حالا دیگر باید به سرمنزل چاپ برسد.

آن چه در این جا می‌خوانید، گزیده‌ای ست مختصر از آن کتاب، که هیچ یک پیش‌تر در هیچ کجا منتشر یا حتا قرائت نشده‌ست. در موردِ سبک و سیاقِ ترجمه‌ام (که در پیش‌نویس خود کتاب به تفصیل شرح داده‌ام) در این جا به همین اکتفا می‌کنم که بگویم، هرگز عقیده و قصد نداشته‌ام عنوانی مثل بازنویسی یا بازآفرینی برای کارم بیابم (که بسیار نیز باب شده و دیگر بیش‌تر در حکم بهانه‌ای ست برای هر ترجمه‌ی سست) یا لزوماً به سراغ خوانش «بنیامینی» از امر ترجمه -در حرکت به سمتِ زبانی در ورای زبانِ اثر- بروم، که با توجه به ضمیمه بودن متن اصلی شعرها، فکر می‌کنم رویکردها و میزان بهره‌ام از «اختیاراتِ مترجمی» به نفع حاصل کار در مختصاتِ زبانِ مقصد، مشهود خواهد بود. خصوصاً که همواره این توانِ تألیف‌ام بود -که در مواقعی که کم‌تر شعر می‌نوشتم و به سمتِ ترجمه می‌رفتم- در رگِ این شعرها می‌دوید. همین، و دیگر شما را به دم عاشقانه‌ی شعرها می‌سپارم.

احسان مهتدی

پائیز ۸۸ تهران

۱- Love poems from around the world. Compiled by hippocrene books.
ISBN 0-7818-0752-2

Its raining in love

I don't know what it is,
But I distrust myself
when I start to like a girl
a lot.

۱. باران می‌بارد در عشق

نمی‌دانم که چیست
اما به خودم بی‌اعتماد می‌شوم
وقتی که کم‌کم خوش‌ام می‌آید از دختری
خیلی زیاد.

I live in the twentieth century

I live in the twentieth century
And you lie here beside me. You
Were unhappy when you fell asleep.
There was nothing I could do about it.
I felt hopeless
Your face is so beautiful
that I cannot stop to describe it,
and there is nothing I can do
to make you happy while you sleep.

۲. من در قرن بیستم زندگی می‌کنم

من در قرن بیستم زندگی می‌کنم
و تو این‌جا کنارم خوابیده‌ای
ناراحت رفتی به خواب
کاری از من بر نمی‌آمد در این خصوص
احساس ناامیدی می‌کردم
صورت‌ات چنان زیباست، که نیست قابل توصیف
و کاری نیست که بتوانم خوشحالات کنم
در وقتی که می‌خوابی.

عشق‌ام را گفتم

هرگز سعی نکن به زبان بیاوری عشقات را
عشقی که هرگز گفته می‌نشود
زیرا نسیمی ملایم
ساکت و نامرئی می‌گذرد

I told my love

Never seek to tell thy love
Love that never told can be;
For the gentle wind does move
Silently, invisibly.

I told my love, I told my love,
I told her all my heart,
Trembling, cold, in ghastly fears.
Ah, she doth depart.

Soon as she was gone from me,
A traveler came by
Silently, invisibly.
He took her with a sigh.

عشق‌ام را گفتم، عشق‌ام را گفتم
قلب‌ام را تماما فاش کردم پرایش
لرزان، سرد، با ترس‌های کشنده
آه، او رفت
به زودی پس از رفتن‌اش از من
مسافری پیدا شد سرِ راه‌اش
ساکت و نامرئی
او را به آهی بُرد.

The adolescent

بالغ

Upon you, adolescent virgin,
A sacred shadow seems to rest.
Nothing is more mysterious
and adorable and unique
than your flesh disrobed.
But you seclude yourself in careful dress,
And with your gracefulness
Live in some distant land,
Unaware of who will reach you there.
Surely not I. if I behold you walking by,
At such a queenly distance,
With your locks unbound
And your body straight,
Vertigo sweeps me away.
You are the impenetrably creature
In whose breathing stirs
The dark bliss of flesh that scarcely
Can withstand its plenitude.

If the blood which fans out wide
In flames upon your face,
The cosmos has its laughter
As in the black eye of a swallow.
Your pupil is seared
By the sun within it.
Your mouth is locked tight.
Those white hands of yours do not know
The shameful sweat of handled flesh.
And I think of how your body,
Tortuous and eager,
Causes love to despair
In the heart of man!

به روی تو، بالغ باکره
به نظر سایه‌ای مقدس رفته است به خواب
هیچ چیز مرموزتر، قابل ستایش تر
و منحصر به فردتر نیست از تن عریان تو
تو اما خودت را گوشه گیر می کنی در لباسی دقیق
و با رعنائی ات
در سرزمینی دوردست
زیست می کنی
بی خبر از دست کسی که ممکن است آن جا به تو برسد
البته قطعاً نه شخص من

اگر ببینم ات که می گذاری
با آن سردی ملکه وار
با دسته‌ی گشوده‌ی موها
و با تنی سرراست
سرگیجه کارم را می سازد

تویی آن مخلوق هموار و رخنه ناپذیر
که در تنفس اش، برانگیخته می شود
لذت تاریک تنی که که به سختی
می آورد تاب و فورش را

اگر خونی که پخش می شود شدید
گر بگیرد به روی صورت ات
می خندد کائنات، چنان که در چشمان سیاه پرستویی

خشکیده مردمکات
توسط خورشید درون اش،
به تنگی قفل شده دهانات
آن دست‌های سفیدت نمی دانند
عرق شرمگین تنی دست خورده را
و من فکر می کنم که چطور بدنات
پر پیچ و تاب، بی تاب
عشق را می کند سرد
در قلب یک مرد!

ویلیام باتلر ییتس ۱۸۶۵-۱۹۳۹ WILLIAM BUTLER YEATS ایرلند

خمربه^۱

شراب از راه دهان به درون می آید
و عشق از راه چشم،
این همه آن چیزی ست که ما به حقیقت
باید بدانیم، پیش از آن که پیر شویم و بمیریم

گیلاس را می آورم به لب
به تو می کنم نگاه
و می کشم آه.

A drinking song

Wine comes in at the mouth,
And love comes in at the eye.
That's all we shall know for truth
Before we grow old and die.
I raise the glass to my mouth,
I look at you, and I sigh.

۱. آواز مشروب خوران

چیزی دارم

I have

I have a thought
As I walk past you;
Like a mountain stream,
It's neither love nor
attachment.

I have a thought
As I walk home;
Like a touch of afterglow
It's neither sorrow nor
dejection.

چیزی دارم توی سرم
وقتی که عبور می کنم از تو،
مثل نهری کوهی
نه عشق است نه وابستگی

چیزی دارم توی سرم
وقتی که راه می روم خانه،
مثل سرانگشت شفق
نه غم است نه افسردگی.

گفتگوی احساسی

در پارکِ پیرِ سرد و سوت و کور
دو شبِ دمی پیش کردند عبور

لب‌هایشان نرم و بی‌روح چشمان تارشان
و به دشواری می‌رسید به گوش گفتارشان

در پارکِ پیرِ سرد و سوت و کور
دو شبِ می‌کردند زنده یادِ آن چه دور

Sentimental colloquy

In the ancient park, solitary and vast,
Two forms only moments ago just passed.

Their lips barely move and their eyes are dead,
And one scarcely heard the words they said.

In the deserted old park now frozen fast,
Two specters summoned up their past.

-do you remember our old ecstasy?
-why would you bring it back again to me?

-does your heart still throb hearing my name so?
Does my soul still appear in your reveries? -no

-خاطرت هست آن اشتیاق شاد؟
- چرا باید داشته باشم به یاد؟

-آیا دل‌ات از ذکر نام‌ام می‌تپد هنوز؟
روح‌ام هنوز در خوابات می‌کند بروز؟
-دیگر نه

-یادش بخیر، آه! آن ایام خوشبختی غیر قابل بیان
که به هم می‌دوختیم چه سرخوش لب‌هامان!
-زمانی شاید

-آسمان چه آبی بود و امید چه بسیار!
-مغلوب شد امید و به آسمان سیاه کرد فرار

این‌گونه بود که راه می‌رفتند
در انبوه علف‌های کبود
و تنها شب بود
که می‌شنید آن چه می‌گفتند.

آسمانِ پاریس

Paris sky

The Paris sky
Is blue and bright
I want to fly
With all my might

Her legs are long
Her heart is high
The chains are strong
But so am i

آسمانِ پاریس
آبی ست و درخشان
پرواز خواهم کرد
با تمامِ توان

کشیده‌اند پاها
قلب او چه بالا
زنجیرها محکم
هستم اما من

The sweetest little song

You go your way
I'll go your way too.

خوش‌آهنگ‌ترین ترانه‌ی کوتاه

تو به راهِ خودت برو
من هم به راهِ تو خواهم رفت.

اكتاويو پاز OCTAVIO PAZ ۱۹۱۴- مكزيك

قرينه‌ها

در اندام من دنبال كوه مي‌گردد
براي خورشيدى كه دفن شده‌ست
در بطن جنگل اش

Counterparts

In my body you search the mountain
For the sun buried in its forest.
In your body I search for the boat
Adrift in the middle of the night.

در اندام تو دنبال قايقى هستم
سرگردان
در ميان شب.

جیمز لی هانت ۱۷۸۴-۱۸۵۹ JAMES LEIGH HUNT انگلیس

جنى مرا بوسيد

جنى مرا بوسيد وقتى كه ديديم هم را
پريد از صندلى، كه نشسته بود بر آن
زمان! دزدى كه خوش دارى همه چيزهاى خوب را
بنويسى در فهرست خودت
اين را هم اضافه كن!

Jenny kissed me

Jenny kissed me when we met,
Jumping from the chair she sat in,
Time, you thief, who love to get
Sweets in your list, put that in!
Say I'm weary, say I'm sad,
Say that health and wealth have missed me,
Say I'm growing old, but add,
Jenny kissed me.

بنويس خسته ام، بنويس غمگين ام
بنويس نشاط و توان از من گريخته
بنويس دارم پير مى شوم اما
اين را هم اضافه كن
جنى مرا بوسيد.

بهرمیل هرابال ۱۹۹۷-۱۹۱۴ BOHUMIL HRABAL چک

هدیه‌ی اولِ صبح

راه می‌روی
در عطرِ گرگ و میشِ جدایی
بر تکه‌های چوبِ پنبه‌ راه می‌روی

به دفعات باز می‌شود از هم
غلافِ نخودِ فرنگی‌های لب‌هایت
و نخودهای سفید
می‌ریزند بیرون دوتا دوتا

Morning gift

You walk
In the fragrance of the parting dusk
On slices of cork.
At times
The pea-pod of your lips bursts
And white peas spill out
In Paris
At such moments I wish
To inscribe into the snow white of your smile
A few colorful words,
Assuming
That in the morning you will
Read it all in the mirror
While you hold
In your left hand
A nylon tooth-brush.

در چنان لحظه‌ای دل ام شدید می‌خواهد که حک کنم
بر سفید برفی لبخندت چهار کلمه حرفِ رنگی را
با فرض این‌که صبح روز بعد
تمام‌شان را می‌خوانی توی آینه
در حالی که در دست چپات
مسواکی نایلونی گرفته‌ای.

میخائیل لرمانتف ۱۸۴۱-۱۸۱۴ MIKHAIL LERMONTOV روسیه

قدردانی

بابت همه چیز از تو ممنون‌ام
بابت شکنجه‌های مدام اشتیاق
بابت تلخی اشک‌ها و زهر بوسه‌ها
بابت کینه تیزی دشمن و افترای دوستان
بابت اشتیاق قلب‌ام، که تلف شد در برهوت
بابت هر آن چه که با آن خوردم فریب
یک لطفی فقط بکن و آن این که بعد از این
بابت چیزی دیگر ممنونات نباشم.

Gratitude

I'm grateful to you for everything,
For passions' long torments,
For bitterness of tears and poison of kiss,
For vengeance of enemies and slander of friends;
For the passion of my heart, wasted in the desert,
For all with which I have been deceived.
Grant only one wish, that from now on
I will not be grateful to you much longer.

روح برگشت کرده^۱

The ghost^۱

Like an angel, feral eyed,
Piercing to your sleeping side,
Gliding down with oily flight
In the inwards of the night,

چون فرشتگانی با چشم‌های زرد سوخته
به تو باز خواهم گشت در خوابگاه
آرام می‌خزم به سوی تو
هم پای سایه‌های شبانگاه

I shall give you, my dark one,
Kisses frozen as moon,
Caresses such as snakes give
Slithering round the open grave.

و تو را سیه موی من آنگاه
خواهم داد بوسه‌هایی سرد مانند ماه
و نوازش‌هایی مانند مار
که می‌خزد گردِ گوری بیدار^۲
سپیده‌ی پریده‌رنگ که سر بزند
خالی خواهی یافت جای مرا
که تا شب سرد می‌ماند.

When the livid daylights waken
You will find my place forsaken,
Icy till the evening's here:

As others might with tenderness
Rule your life and your youngness
I shall rule you with a fear.

۱. این شعر و شعر بعدی از پل ورن را که در متن اصلی و هم چنین در ترجمه‌ی انگلیسی دارای قالب کلاسیک بودند (چیزی شبیه به چهار پاره در شعر فارسی) بدین شکل در صورتِ نظمی قالب‌مند و مقفا برگرداندم، گیرم اگر نه کاملاً عروضی، ولی هجایی. هم چنین شعرها را با فرانسه‌ی دست و پا شکسته‌ای که می‌دانم با متن فرانسه تطبیق داده‌ام و به خود لغاتِ شاعر ارجاع کرده‌ام.

۲. به اقتضای قافیه به جای گوری گشوده، ضمن این که صفتِ بیدار برای گور با ایهامِ سطر می‌خواند.

۱. در ترجمه‌ی این شعر به نسخه‌های انگلیسیِ دیگر و به متنِ فرانسه نظر داشته‌ام.

توییو لی ۱۸۹۸-۱۹۷۶ TOIVO LYY فنلاند

گاهی قلب

Quietly my wife
Breaths beside me
Her dear, beautiful head
Across my heart.

Sometimes the heart may carry
A burden kind and gentle.

زنام به آرامی
نفس می کشد در کنار من،
سر عزیز و قشنگ اش
به روی قلب من

گاهی قلب ممکن است
باری مهربان و ملایم را حمل کند.

کازمیر پرزرا-تتماجر ۱۸۶۵-۱۹۴۰ KAZIMIER PRZERWA-TETMAJER لهستان

دنبالات هستم

دنبالات هستم و وقتی می بینم
وانمود می کنم ندیدم

عاشقات هستم و وقتی در کنار توام
وانمود می کنم عاشقات نیستم

از عشقات می میرم و قبل از مرگ
...فریاد می زنم مرگام کاملاً اتفاقی ست

I look for you

I look for you and when I see you
I pretend that I don't see you.

I love you and when I meet you
I pretend that I don't love you

I will die because of you and before I die
I will cry out that I'm dying just by chance...

جانینا دِگوتیت - ۱۹۲۸ JANINA DEGUTYTE لیتوانی

این شعر را برایت

این شعر را برایت می آورم
این کلبه که در آن ابری سفید زیست می کند
جایی که می توانی به آن بیایی و گرم کنی خودت را
یا تنها باشی.

در پشتِ میز این جا
قاشق‌های نقره سرو نمی کنند
فرش‌های قرمز هم در این جا پهن نشده است
فقط نمی خواهم
که تو امشب
بمانی بی سرپناه.

I bring you this poem,
This cottage where a white cloud lives,
Where you can come and warm yourself
Or be alone.
At table here
They don't serve silver spoons.
Red carpets aren't spread out here either.
But I don't want
You to remain
Tonight
Without roof.

این روز

This day

One day with you,
One day the madness again:
The dusk of your room and your body,
It's quite and boundless.

Your uncovered mouth and nothing else
Outside the sparkle of woodbine :
In the sky a black and blue mark.

It's a daring hope to love like this.
To be born for your breasts, for your mouth,
To blend with the earth and the sky.

Summer, like blood, clots,
The empires, it crumbles :
Flowers – ruins,
Leaves – the dead,
Gather round us like gentle filth.
Don't be afraid , I'm not, this day
Embalms your bed,
Your hands, your silence
And I lie beside you even
When sleep carries me home,
When I no longer have word,
Only these :
There is wind,
It is evening.

روزی با تو
روزی دیوانگی مجدداً :
غروب اتاقت و اندامات،
سکوت‌اش و بی حد و مرزی‌اش

دهان نپوشیده‌ات و دیگر هیچ
بیرون از درخشش یاسمن زرد^۱ :
در آسمان لکه‌ای آبی و سیاه

امید بی پروائی ست این گونه دوست داشتن
برای سینه‌های تو به دنیا آمدن، برای دهانات
با آسمان و زمین در آمیختن

تابستان، مثل خون، لخته‌ها
مثل امپراتوری‌ها، فرو می‌باشد :
گل‌ها – خرابه‌ها
برگ‌ها – جنازه‌ها

گرد ما جمع می‌شوند چون کثافتی مشخص^۲

نترس، نیستم من، این روز
حفظ می‌کند^۳ تختات را، دستانات، سکوتات را
و من در کنارت می‌خوابم حتا
وقتی که خواب من را به خانه می‌برد
وقتی که دیگر حرف ندارم من، فقط این‌ها:
باد می‌آید،
غروب است.

۱. موی چسب یا پیچ‌های امین الدوله‌ی اروپایی.

۲. گنگ است کمی منظور، می‌توانید به سایر معانی که می‌توان قائل شد برایش رجوع کنید. filth Gentle

۳. هم چنین دارد معنای زنده نگاه داشتن خاطره و مومیایی کردن که من این دومی را می‌پسندیدم اما به گمان ام تخطی از اصول وفاداری می‌کردم در ترجمه و منصرف شدم از: این روز مومیایی می‌کند تختات را، دستانات، سکوتات را...! گرچه شاید هم همین بوده منظور شاعر و در ترجمه‌ی انگلیسی چنین گنگ شده است و دچار ابهام.